



درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۷۵	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۲/۱۲
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مباحث قطع			
عنوان فرعی ۳	قطع‌های غیر معتبر - قطع قطاع			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت‌کش			

بحث ما در قطع‌های حاصل از غیر اسباب منطقی است یا بگویید قطع‌های غیر معتبر. بعد از مقدماتی که مطرح کردیم، گفتیم چند مطلب را بیان می‌کنیم. مطلب اول این بود که یقین و علم، هر جا موضوع حکمی قرار بگیرند، ظهور در یقین و علم طریقی دارد؛ و علم طریقی آن است که از اسباب منطقیه حاصل شود که مراد از طریقت در اینجا، طریقت واقعی است. خلاصه اینکه علم و یقینی که در موضوع حکم اخذ شود، منصرف به علم و یقین منطقی است؛ نه علم و یقین به عنوان یک حالت و صفت.

۲. گفتیم ردع از قطع مطلق ممکن نیست؛ زیرا وصول پیدا نمی‌کند و لغویت دارد؛ اما ردع از قطع حاصل از برخی از اسباب غیر منطقی ممکن است؛ هم از این نظر که قابلیت وصول دارد و هم از این نظر که چنین ردع از قطعی، ممکن است به وسیله یک اماره غیر قطعی حاصل شود؛ لذا امکان ردع از قطع وجود دارد. انسان با سبب قطعی نمی‌تواند به ردع از قطع، قطع پیدا کند؛ یعنی نمی‌تواند قطع پیدا کند که از قطعش ردع شده است؛ زیرا اگر قطع برایش حاصل شد، دیگر قطع به ردع برای او حاصل نخواهد شد؛ اما اگر قطعی برایش حاصل شد، ممکن است اماره غیر قطعی قائم شود بر اینکه چنین قطعی معتبر نیست. بنابراین امکان اینکه از قطع‌های غیر معتبر، ردع صورت بگیرد، ممکن است و در اطلاق روایاتی که در گذشته خواندیم، شامل چنین قطع‌های غیر معتبر (قطع‌های غیر منطقی) می‌شود؛ مثلاً «آراء فاسده» یا «عقول ناقصه» یا «رأی» و «نظر» شامل، «رأی» و «نظر» قطعی غیر منطقی نیز می‌شود؛ اما شامل قطع منطقی و عقل صحیح نمی‌شود.

[قطع قطاع]

۳. مراد از قطاع، کسی است که «یحصل له القطع، من سبب منطقی أو لا سبب»؛ از پریدن پرنده، از حرف یک انسان معمولی، از دیدن یک پدیده، برای او قطع حاصل می‌شود. قطاع، کسی است که از اسباب

غیر معتبر برای او، قطع حاصل می‌شود؛ لذا کثیر القطع می‌شود زیرا اسبابی که موجب قطع او می‌شود، اسباب کثیره هستند. حال که مراد از قطاع مشخص شد، به حجیت قطع قطاع می‌پردازیم:

در محل خود گفته‌ایم، حجیت به معنای کاشفیت، قابل سلب از قطع نیست. و شارع نمی‌تواند به شخص بگوید: قطع تو کاشف نیست. به عبارت دیگر: آن نهی از حجیتی که امکان عقلی ندارد و آن حجیتی که برای قطع ذاتی است، حجیت به معنای کاشفیت و طریقت است؛ نه حجیت به معنای منجزیت و معذرتی که موضوع بحث ما در اصول است. گفتیم در اصول که ما از حجت بحث می‌کنیم، مراد ما از حجت، حجت معذر و منجز است. حجت به معنای کاشف، آن چیزی است که در منطق از آن بحث می‌شود. اما اینجا (در اصول) که ما بحث می‌کنیم و حجت می‌گوییم، حجت به معنای معذر و منجز است؛ به تعبیر قرآن کریم:

«عُذْرًا أَوْ نُذْرًا»^۱؛

موضوع حجیت به این معنا (منجزیت و معذرت)، وصول است _ همانگونه که در گذشته بیان کردیم _ . ما در گذشته گفتیم این مراتب حکمی که در اصول مرحوم آخوند مطرح فرموده و بزرگان دیگر نیز بحث کردند و کم و زیاد کردند و گفتند که حکم مراتبی دارد: مرتبه ملاک، مرتبه انشاء و جعل، مرتبه فعلیت و سرانجام مرتبه تنجیز؛ این مراتب، مراتب حکم نیست و مسامحتاً به حکم نسبت داده می‌شود؛ بلکه مراتب و مراحل تنجیز حکم است و حکم برای اینکه منجز شود، باید از این مراحل بگذرد؛ یعنی ملاکش تام شود، بعد انشاء شود، بعد وصول پیدا کند و بعد از وصول، منجزیت بر آن بار می‌شود. بنابراین، منجزیت و معذرت، فرع وصول است.

حال که منجزیت، فرع وصول است، این وصول اگر علمی بود، موضوع منجزیت می‌شود. به این دلیل که وصول در اینجا، موضوع منجزت است، قابل تقیید است؛ یعنی شارع می‌تواند بگوید: «وصولی که وصول علمی از این سبب است، برای من منجزیت ندارد و این را من منجز نمی‌دانم»؛ زیرا قطعی که در موضوع حکمی اخذ شود، قابل ردع است؛ یعنی شارع می‌تواند بگوید «این قطعی که چنین است، موضوع حکم من است». وقتی موضوع تنجیز وصول است، شارع می‌تواند حکم خودش را بر یک وصول خاصی بار کند؛ مثلاً بگوید: «اگر حکمی از طریق مقدمات منطقیه واصل شود؛ یعنی اگر حکمی به وسیله قطع ناشی از مقدمات منطقی حاصل شد، منجزت دارد». یا بگوید: «حکم من اگر از مقدمات غیر منطقی حاصل شد و مطابق با حکم من نبود، منجزیت ندارد»؛ به عبارت دیگر چنین بگوید: «آن وصولی منجزیت دارد که یا مطابق با حکم من باشد، یا از مقدمات منطقیه حاصل شده باشد».

نتیجه این است که اگر قطع قطاع، مطابق با واقع بود، منجزیت دارد و اگر این قطع مطابق با واقع نبود، به این دلیل که از مقدمات غیر منطقیه بدست آمده، منجزیت نخواهد داشت. آنچه گفتیم در مرحله ثبوت بود؛ یعنی امکان این وجود دارد که شارع، منجزت حکم خود را مخصوص کند به حکم واصل از طریق قطع مطابق واقع یا قطع ناشی از مقدمات صحیحه. هم شارع می تواند چنین کاری انجام دهد و هم ممکن است کسی ادعا کند که اصلاً عقل، منجزیت را منحصر در چنین چیزی می داند.

در گذشته گفتیم، منجزیت، فرع مولویت مولا است؛ نه فرع قطع بما هو قطع؛ بنابراین، اگر قطع قطاع، مطابق با واقع بود، چون اینجا مولویت مولا اعمال شده، یعنی قطع مطابق با واقع است، پس حکم مولا به عبد رسیده است؛ لذا در اینجا منجزیت دارد. اگر این قطع، مطابق با واقع نبود؛ اگر این قطع از مقدمات صحیحه واقع شده باشد، در اینجا امکان تنجیز دارد. نمی خواهیم بگوییم حتماً عقلاً منجز است، بلکه امکان تنجیز دارد. این را در تجری بحث می کنیم. که تجری به این معناست که شارع می تواند بگوید که قطع منطقی نسبت به حکم من، منجزیت دارد؛ چه این قطع، واصل باشد و چه این قطع، واصل نباشد.

وصول غیر مطابق با واقع، فی ذاته منجزیت ندارد؛ زیرا منجزیت، برای امر مولا است. اگر امر مولا واصل نشده باشد، بلکه وصولی وجود دارد که وصول امر مولا نیست؛ یعنی قطع دارد اما قطع غیر مطابق با واقع است، در اینجا چه منجزیتی وجود دارد؟ [اما همانطوری که گفتیم، شارع می تواند به این فرض نیز منجزیت ببخشد]. در گذشته گفتیم که این اشتباه است که کسی خیال کند منجزیت و معذرت، اثر خود قطع است، بلکه چیزی که اثر خود قطع است، کاشفیت و حجیت به معنای منطقی است؛ اما حجیت به معنای منجزیت و معذرت، از آثار مولویت مولا است؛ چون مولا، مولا است، حکمش منجز است.

در بحث فقه نظام سیاسی نیز گفتیم؛ که این بحث بسیار مهمی است و بنده تعجب می کنم که چرا کم تر به آن توجه شده است؛ که در قرآن کریم چند مورد وقتی عبارت «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ مالکیت و حاکمیت آسمان ها و زمین از آن خداست» می آید، بعد عبارت «يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ»؛ هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد، و هر کس را بخواهد مجازات می کند» می آید. گفتیم این مجازات و کیفر، از ویژگی های مولا است؛ چون «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است، «يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ» است. هیچ کس غیر از آن کسی که مولویت دارد، حق کیفر ندارد. اگر آن کسی که بناست کیفر شود، مخالفت با حکم حاکم کرده باشد، اگر آن حاکم، مولا نباشد، چه کسی گفته مخالفت با حکم غیر مولا کیفر آور و مجازات آور است؟ کسی به من امر کند و بگوید اگر این کار را نکنی، تو را مجازات می کنم؛ خب بی خود می کند؛ این مجازات او ظلم است ولو کاری که من انجام می دهم، کار خلافی باشد. این که کسی

بیند که کسی در خیابان مشغول کار خلاقی است، مثلاً بیند مشغول دزدی است، می‌تواند جلوی دزدی او را بگیرد، اما نمی‌تواند او را مجازات کند؛ مجازات کار کسی است که دارای مولویت باشد. این از خصائص مولویت است. بر همین اساس است که می‌گوییم، هم خود کیفر از خصائص مولا است و هم بخشش کیفر؛ هم «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» و هم «يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ»؛ و لذا هم منجزیت از خصائص مولویت مولا است و هم معذرت از خصائص مولویت مولا است. چون چنین است؛ لذا اگر قطع، قطعی باشد که وصول امر مولا در آن تحقق پیدا نکرده باشد، منجزیت ندارد؛ مگر آنکه شارع خودش با جعل جدید، برای چنین قطعی منجزیت بیاورد؛ معنای این سخن این است که بگوییم تجری به وسیله دلیل خاص، حرمتش ثابت شده باشد؛ لذا می‌گوییم تجری فی نفسه و از نظر عقلی، عقاب آور نیست؛ اما اگر حکم مولا به آن ضمیمه شود، می‌تواند عقاب آور باشد؛ شارع می‌تواند بگوید که کسی که تجریاً هتک حرمت مولا انجام داد را نیز من عقاب می‌کنم. این با جعل شارع است و آن منجزیت و معذرتی نیست که عقل حکم می‌کند. آن منجزیت و معذرتی که عقل حکم به آن می‌کند، منجزیت و معذرت حکم مولا است و لذا قطعی که منجز است، قطع به امر مولا یعنی قطع مطابق با واقع است؛ قطعی که مطابق با واقع نیست، نمی‌تواند منجزت داشته باشد.

بنابراین قطع قطاع، اگر مطابقت با واقع داشت، منجزیت خواهد داشت و لو اینکه قطع قطاع باشد؛ اما اگر مطابق با واقع نبود؛ این قطع غیر مطابق با واقع منجزیت ندارد و اگر قطع منطقی بود و غیر مطابق با واقع بود، منجزیتش متوقف بر جعل خاص شارع است و این، آن منجزیتی نیست که ذاتی امر مولا باشد و این منجزیتی نیست که عقل به آن حکم کند؛ بلکه این منجزیتی است که برای ثبوت، احتیاج به جعل خود مولا دارد؛ یعنی احتیاج به یک اعمال مولویت جدیدی علاوه بر مولوتی که نسبت به حکم واقعی اعمال شده دارد. نتیجه اینکه:

۱. قطع قطاع، قابل ردع می‌باشد.
۲. قطع قطاع، اگر مطابق با واقع نباشد، منجزیت عقلی ندارد.
۳. قطع قطاع، اگر از مقدمات منطقی صحیح حاصل شود و مطابق با واقع نباشد، می‌تواند منجزیت داشته باشد به شرط اینکه این منجزیت، مقرون به جعل جدید شارع باشد.
۴. چون دلیلی بر جعل چنین منجزیتی از سوی شارع نداریم؛ لذا قطع قطاع که مخالف با واقع باشد و لو از طریق منطقی حاصل شده باشد، نمی‌تواند منجزیت داشته باشد.

بر این مطلب این اثر مترتب می‌شود که اگر کسی به مطلبی قطع پیدا کرد، و لو از مقدمات منطقیه، اگر کسی بتواند او را متوجه کند که قطعت مطابق با واقع نیست؛ باید این کار را انجام دهد؛ البته در جایی که قطعش منجز به مخالفت حکم شرعی شود؛ مثلاً قطع به عدم حرمت است؛ که در نتیجه این قطع، مرتکب

حرام می شود؛ اینجا وظیفه دیگران است که او را از این قطع بیرون بیاورند. چنین قطعی، منجزیت عقلی ندارد مگر اینکه شارع به دلیل خاص، به چنین قطعی منجزیت بدهد.